

السدير مك ايتاير

جماعت گراي، فضيلت محوري و سياست

تاليف

مختار نيري

با مقدمه فرهنگ رجاى



قصيده سرا



قصیده سرا

تلفن: ۶۶۹۷۲۸۷۰

السدير مک اينتايير

جماعت گرايی، فضيلت محوری و سياست

مؤلف: مختار نوری

آماده سازی قبل از چاپ: زهرا عزیزی

چاپ اول: ۱۳۹۸

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۷۵-۱۵-۴

حق چاپ محفوظ است.

آدرس: م انقلاب، شهدای ژانرمری بید ۱۲ فروردین و منیری جاوید، بن بست مرکزی پ ۱ واحد ۵

پست الکترونیک: ghasidehsara@gmail.com

سرشناسه: نوری، مختار

عنوان و نام پدیدآور: السدير مک اينتايير: جماعت گرايی، فضيلت محوری و سياست / تأليف مختار نوری

مشخصات نشر: تهران: قصیده سرا ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۷۵-۱۵-۴

مشخصات ظاهری: ۳۰۶ صفحه/۱۴×۲۱/۵ س.م.

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: فیلسوفان انگلیسی- قرن ۲۰ م

موضوع: فلسفه و علوم اجتماعی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ن ۹/۷/۵۱۶۴۷ B

شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۵۳۵۹۱

رده بندی دیویی: ۱۹۲

۸	 سپاس و امتنان
۱۱	 مقدمه فرهنگ رجایی
۲۱	 سال شمار زندگی السدیر چالمرز مک‌اینتایر
۲۵	 طرح و نمونه
۴۷	 فصل اول: جستاری در روش
۴۷	 مقدمه
۴۸	 چستی و بهوم
۵۲	 روش تحلیل روش: نطو درونی
۵۹	 فصل دوم: مدرنیته بحران اخلاقی عاطفی‌گرایی
۵۹	 مقدمه
۶۱	 ظهور مدرنیته در حکم گسست
۶۵	 تحلیل پارادایمی مدرنیته
۶۹	 معرفت‌شناسی مدرن؛ عقل و تجربه
۷۴	 هستی‌شناسی مدرن؛ تسخیر هستی و طبیعت
۷۶	 انسان‌شناسی مدرن؛ ظهور سوژه و فاعل‌شناسا
۷۹	 جامعه‌شناسی مدرن؛ جامعه سیاسی قراردادی
۸۱	 اخلاق‌شناسی مدرن؛ سودمندگرایی و وظیفه‌گرایی
۸۷	 مدرنیته زیر تیغ تردید
۹۲	 روایت انتقادی السدیر مک‌اینتایر؛ بحران اخلاقی عاطفه‌گرایی
۹۷	 گرفتاری‌های اخلاقی جدید
۱۱۵	 فصل سوم: ریشه‌های بحران اخلاقی عصر مدرن
۱۱۵	 مقدمه

لیبرالیسم به مثابه صورت‌بندی سیاسی مدرنیته	۱۱۷
سیر تکامل فکری لیبرالیسم	۱۱۹
فردگرایی / اتمیسم	۱۳۴
مکاينتایر و نقد فردگرایی	۱۳۸
اللاق و دودمندگرا به مثابه صورت‌بندی اخلاقی مدرنیته	۱۴۴
دینیت سودمندگرایانه جرمی بنتام	۱۴۷
روایت سودمندگرایانه استوارت میل	۱۵۲
روایت سودمندگرایانه هنری سجویک	۱۵۵
مکاينتایر و سود اخلاق سودمندگرا	۱۵۸
فصل چهارم: جامعه مطارب و نظم ایدئال؛ جماعت‌گرایی	۱۶۵
مقدمه	۱۶۵
خود اجتماعی	۱۶۷
اصطلاح‌شناسی و تعریف جماعت	۱۶۹
عناصر و ویژگی‌های جماعت	۱۷۵
جماعت‌گرایی و ترسیم سیمای فکری آن	۱۷۸
جماعت‌گرایی فلسفی	۱۸۳
جماعت‌گرایی سیاسی	۱۸۴
مکاينتایر و نظم جماعت‌گرایانه	۱۸۶
فصل پنجم: راه برون رفت از بحران اخلاقی عصر مدرن	۲۰۱
مقدمه	۲۰۱
راه‌هایی کدام است: نیچه یا ارسطو؟	۲۰۳
نیچه چه می‌گوید؟	۲۰۵
مکاينتایر و نیچه: درد مشترک	۲۱۰
مکاينتایر و شناسایی عرصه‌های تقابل ارسطو و نیچه	۲۱۵

۲۱۸.....	ارسطو و پیشینه ارسطوگرایی
۲۲۰.....	نظام اخلاقی و فضائل در جوامع قهرمانی یا عصر هومری
۲۲۳.....	نظام اخلاقی و فضائل در آتن
۲۳۰.....	اخلاق ارسطویی
۲۳۳.....	شرح ارسطو از فضائل اخلاقی
۲۳۷.....	عدالت در اخلاق ارسطویی
۲۴۰.....	انحراف فضیلت‌محور و دو تقریر اخلاقی رقیب
۲۴۲.....	ارسطوگرایی مک‌این‌تایر
۲۴۸.....	فضیلت‌گرایی معاصر مک‌این‌تایر
۲۶۳.....	مزیت‌ها و امتیازات اخلاق فضیلت‌محور در دنیای معاصر
۲۶۷.....	نقد و بررسی پروژه اخلاق فضیلت‌محور در دنیای معاصر
۲۷۷.....	سخن آخر
۲۸۵.....	فهرست منابع
۲۹۹.....	نمایه

به دور از تعمق جدی در امر سیاسی - ^۱ نسل حاضر و در حال شکوفا، پرسش‌های دقیق و روشنی را در خصوص امر سیاسی مرکز اهتمام خود قرار داده و به تحلیل می‌گذارند. دوم اینکه مثل متفکران جهان‌های بویا و در حال توسعه مانند اروپا و آمریکای فعلی و دوره هخامنشی در ایران، به دنبال پاسخ پیچیده و مفصل برای پرسش‌های دقیق و ساده هستند و نه مانند اعضای جامعه جهانگیر و یا بحران‌زا و یا به تعبیر دقیق و فاخر روانشاد داریوش شایگان جهان‌های «در تعطیلی تاریخی»، سرگردان گرفتار یافتن پاسخ‌های ساده به پرسش‌های پیچیده باشند. سوم اینکه جناب نوری ریافت‌اس که بحث از جنبه‌های متعدد وضع بشر در گرو و مدیون گفت و گو، بحث چند جانبه چند لایه و تنها با کوشش ارکستر وار از سوی شماری از متفکران و راسخدان به هیافت و روش خاص و مبتکرانه خود امکانپذیر

۱. توجه خواننده محترم را به تمایز میان «دین است زندگی»، «سیاسی» و «امر سیاسی» دعوت می‌کنم. سیاست‌زدگی وضعیتی است که همه چیز به مولف سیاست و سیاسی بودن فروکاسته می‌شود. مثلاً خیر عام، مصالح و منافع همگانی از مقودنی دست‌نخورده درست است مستقیماً با سیاست سروکار دارند و برای تضمین، حفظ و استعلا آن‌ها باید سیاست حساس باشد، اما خود سیاسی نیستند، بلکه فراسیاست هستند. سیاسی به مقولاتی مربوط است که بخش اجرایی و روزمره امر سیاسی توجه دارد و دغدغه مناسبات قدرت و چگونگی اداره و مدیریت است و نقل و انتقال صلح‌آمیز قدرت، و اگر ضرورت داشته باشد حل و فصل تخاصمات اجتماعی بحران‌ها و در وضعیت اضطراری جنگ را دارد. در یک معنا «سیاسی» با مقوله فرض کفایی قابل مقایسه است که گروهی به نمایندگی از کل جامعه آن را به عهده دارد و به انجام می‌رساند. اما «امر سیاسی» مقوله‌ای است که به وضع بشر و به بیان ارسطو خیرترین توجه دارد، و امیدوارم بیان کند که از دو مفهوم بالا کلان‌تر است. در این معنا انسان موجودی است که اهل سیاست و دقیق‌تر گفته شود اهل امر سیاسی است و از این رو با فرض عینی در سنت اسلام قابل قیاس است. تمام کسانی که در یک واحد سیاسی زندگی می‌کنند و خود را عضو آن می‌دانند وظیفه دارند که به امر سیاسی توجه کنند، به ویژه در دنیای جدید که شهروندی امتیاز گروه خاصی نیست.

است. این گفت و گو معرکهٔ آرایهٔ ایجاد می‌کند که هدفش رد نظر دیگری و اثبات موضع خویش نیست بلکه قدمی است در راه تأسیس بنایی عظیم با مصالح اندیشه‌های گوناگون، در هم کنش و متکامل.

اما درخواست پیام چه بود؟ جناب نوری از نگارنده خواسته بود بر این کتاب تازه مقدمه بنویسم. مدتی برای آرایهٔ پاسخ اولیهٔ به پیام وی تعمق می‌کردم. در ابتدا این فکر مرتراً در ذهنم پژواک داشت که وقتی محتوای یک کتاب حرف حسابی برای گفتن داشته باشد، به هیچ التهابی از جمله مقدمهٔ ظاهراً پیش‌کسوت نیاز ندارد. اما بعد فکر کردم که مگر یکی از نقش‌های پیش‌کسوتان، باغبانی و تشویق نسل جدید دانشوران نیست؟ آیا من حق دارم تصمیم یک دانشور جوان را که داشتن مقدمه‌ای از یک استاد قدیمی تر، انتخاب خور را شایسته ندانسته و آن را به زیر سؤال ببرم؟ پرسش‌های دیگری هم در ذهنم آمد که در مجموع به گفت و گویی نسبتاً مفصل، به بیان هانا آرنت «بین من و خودم»، منجر شد؛ در نهایت پاسخ اولیهٔ من این شد که از نظر اصول پاسخ من به درخواست مثبت است اما مشروط بر اینکه متن ارسال شود و پس از مرور آن، به این پرسش برسم که آیا حرفی برای طرح و آرایه دارم یا نه. طبیعی است که اگر پاسخ مثبت بود و حرفی برای زدن داشتم به دیده منت خواهم داشت. خرسندم که جناب نوری این شرط را پذیرفت و متن را ارسال کرد.

کتاب بر اندیشهٔ دانشور و معلم دانشگاه آمریکایی - اساتید می‌تبار، السدید مک‌این‌تایر تمرکز دارد، اما فراتر از این هدف روایتی از گفتار سون عظیم در خصوص تحول اندیشهٔ معاصر غرب با مرکزیت «لیبرالیسم» آرایه می‌دهد. این کتاب بر جمعیتی که این معرکهٔ آراء دورانساز، جذاب و موفق را ایجاد کرده‌اند معرفی و محتوای بحث آن‌ها خلاصه شده است. نیاز به گفتن نیست که نوشته حاضر دلالت بر این دارد که مرور متن پیش از چاپ اثر باعث شد حرف‌هایی برای گفتن به ذهنم متبادر شود که برای این مقدمه بر دو نکته متمرکز می‌شوم. نکتهٔ اول در خصوص کتاب و نکتهٔ دوم مشاهده‌ایست که نگارنده به بحث کلی مطرح شده در کتاب دارد.

در خصوص نكته اول، به گمان من كتاب اثرى ارزشمند و شايسته توجه دانشگاهيان و كتابخوانان جدى در مقولاتى سياسى و اجتماعى دوران حاضر است. نويسنده خود را متعهد کرده است كه با تحقيق در آثار فيلسوف سياسى آمريكايى - اسكاتلندى تبار، السدير مكاينتايير، «دستگاه فكرى اين فيلسوف انتقادى معاصر» را شاليد سارى كند. روشى كه به خدمت گرفته برتربدارى از «رهيفات منطق درونى» است كه توماس اسپريگنز در كتاب كوچكى در باب روش شناسى در اندیشه سياسى طرح کرده است. به زعم اسپريگنز، چارچوب كلى بناي فكرى متفكران را مى توان بر اساس چهار مرحله متوالى «مشاهده بحران، علت يابى، جامعه مطلوب، و تجويز راه برون رفت» شريح كرد. هر متفكرى ابتدا به اين نتيجه مى رسد كه جامعه اش با بحراني مواجه است. نحوه ديدن اين بحران مقوله اى است انفرادى و برآمده از مقام گردآورى مشاهده ذهن پويا وارد مرحله علت يابى بحران مى شود كه آميزه اى از اجتهاد و قضاوت شاليد با صورت بردارى دقيقى از علت هاى درد جامعه را به خوبى طرح مى كند. اما متفكر تنها به نشان دادن مشكلات اكتفا نمى كند، منطقاً به دو مرحله بعد قدم مى گذارد. وضعيتى را كه بحران شناسايى و علت يابى شده از آن غايب است در ذهن دارد. در اين نتيجه مى كند. از اين رو، مرحله سوم ارايه تصويرى از جامعه مطلوب يا جامعه بازسازى شده است. بالاخره متفكرى كه خود را مسئول مى داند، قدم آخر را نيز برداشته راه حل يا راه حلايى را كه براى برون رفت كارساز مى داند توصيه مى كند. جناب نورى با اين چارچوب به تحليل اندیشه مكاينتايير پرداخته است.

به زعم وى، مكاينتايير غرب را گرفتار «بحران اخلاقى عاطفه گرايى» مى داند. دو علت عمده براى اين بحران شناسايى شده است؛ «فردگرايى اتمپستى» كه بر سلوك رفتارى فرد غالب شده و «اخلاق سودمندگرا» كه قاعده بازى در مراودات اجتماعى در همه سطوح، يعنى سياست، اقتصاد و فرهنگ است. ادعاى نورى اين است كه براى مكاينتايير وضعيتى كه اين دو علت در آن غايب است

«جماعت‌گرایی» است، البته مشروط بر اینکه این گرایش با فصیلت، هم برای فرد و هم برای جامعه، همراه باشد؛ از این روست که مک‌اینتایر کتاب عمده خود را در پی **فصیلت** عنوان داده است. بالاخره مک‌اینتایر برای ارایه یک راه برون‌رفت دو غول فکری تاریخ اندیشه، یعنی نیچه و ارسطو را به‌عنوان گزینه مورد ارزیابی قرار می‌دهد. جالب توجه است که انتخاب «نیچه یا ارسطو» بیانی ستایش‌آمیز نسبت به هر دو م‌نکر است. مک‌اینتایر برای نیچه این اعتبار را قایل است که مشکل زمانه را خوب درک کرده است، اما در نهایت راه حل وی و تکیه بر خواص‌گرایی انسان‌های برخوردار از ابرم‌ها، کافی نمی‌داند. ارسطو گزینه مناسب‌تری است، متفکری که به زعم مک‌ایر نه تنها سنت‌های غیردینی بلکه حتی سنت‌های عظیم ابراهیمی با صدای فاخر این دین در یهودیت، اکوئیناس قدیس در مسیحیت و ابو نصر فارابی در اسلام جامعیت و تطابق پذیری ارسطو را به دوران‌های فرهنگ‌های متعدد نشان داده‌اند. ترجیح ارسطو در اندیشه مک‌اینتایر با توجه به اینکه وی جزیی از بحران تجدد را نادیده گرفتن فضائل ابدی م‌داند، که در یونان ارزشمند و محترم بود، کاملاً قابل فهم است.

جناب نوری از عهده ارایه چارچوبی از نظام اندیشه مک‌اینتایر و انطباق آن با چارچوب روشی اسپریگنز به خوبی برآمده است و نقش خرد را به‌عنوان نوازنده ای از ارکستر گفت و گوی کار ساز از وضع بشر در ایران با م‌ارت به انجام رسانده است. در واقع از این هم فراتر می‌رود، و صورت‌برداری ج‌ستی از هم‌سخنان مک‌اینتایر و گاه نظرات رقبای وی را نیز ارایه می‌دهد. در واقع این سبب فراتر از جهاتی نقطه قوت، جنبه مثبت و افزوده‌ای مهم به کتاب است اما از جهایی می‌تواند جنبه نه چندان مثبت تلقی شود. توجه به نظرات رقبا و هم‌سخنان باعث شده است که نقش نظرات مک‌اینتایر قدری کم‌رنگ شود. در واقع نگارنده به‌عنوان یک خواننده کتاب انتظار گفت و گو و مباحثه بیش‌تر نویسنده را با محتوای استدلال‌های مک‌اینتایر داشت. ترجیح من این بود که گفت‌آوردهای کلیدی از

مكاينتايير در كتاب حاضر حضور داشته باشد و نويسنده با آن ها به احتجاج بپردازد. البته اين مشاهده به هيچوجه از ارزش اثر به همين صورت كه هست كم كند، اما اميدوارم در ويراست هاى آتى به آن توجه شود.

نكته دوم درباره موضوع مركزى بحث يعنى مقوله تجدد و به ويژه روايت ليبراليسم از كتاب است، كه نه فقط دغدغه اصلى قهرمان كتاب يعنى مكاينتايير است، بلكه به عنوان من ادعا و هدف اصلى روند تجدد نيز هست. به زعم صاحب اين قلم، برداشت بسيار سست از ليبراليسم در جهان غير غرب و به ويژه در ايران و حتى در ميان روايت پيش پا افتاده اين دنيا در غرب، هم هويت و يكسان دانستن آن با تعبير «آزادى»، «آزادىخواهى» و طغداد آزادى است. به ويژه در مفهوم بى بند و بارى آن است. در حالى كه معناى اصلى و درست تر ليبراليسم، به رغم اينكه خود اصطلاح مشتقى از واژه «آزاد» در زبان لاتين است اما به عنوان يك مفهوم علوم انسانى، به معناى «برخوردارى از حق» است. اين تمايز است كه كل تجدد را در ايران و به تعبير بسيارى در تضاد با نگرش و جهان بينى خيمه هاى گذشته قرار مى دهد كه در آن جاىگاه انسان با «برخوردارى از وظيفه» تعريف مى شود. در آن نگرش حق و حقيقت نه در اختيار انسان كه در قاموس وجود و حتى ذات و گوهر آن است و اگر انسان بخواند ادعاى نسبت به حق داشته باشد به عنوان جزئى از آن و امتيازى است كه نظم كل به روى اعضاى آن مى كند. انسان در چنين نگرشى مسئوليت اجراى فرض ها، وظيفات و تكاليفى را بر عهده دارد كه در زمينه فرهنگى و زمانى خاص جامعه هاى كه بر جهان بينى خيمه هاى باور دارد، براى او تعريف و مقرر شده است. حفاظت و پروردگارى انسان، جامعه و كل وجود از حوزه مسئوليت انساني خارج است. به همين دليل، عمل فرد، جمع و واحد اجتماعى سياسى يا دولت، در رابطه با انجام وظيفات و تكاليف ارزيبابى مى شود. سنجه و خط كش ارزيبابى عمل هر يك «تقوا» است و حد و حدود چيزها در روز حساب مشخص خواهد شد. در تمايز با آن، جاىگاه انسان در نگرش تجدد و ليبراليسم، كه عملاً در جهان فعلى مذهب مختار است، برخوردارى از حق خود بنياد و مسئوليت كلان حفاظت و پروردگارى از خود، جمع

و از کل وجود است، که همه به عهده خود انسان واگذار شده است؛ حق از انسان منشاء می‌شود، برای هدفی که خود انسان تعریف می‌کند اجرا شده و به دست خود انسان تحقق می‌گیرد. در چنین وضعی که حق از بیرون به درون انسان منتقل شده است، انسان نه چیزی از یک کل که خود به آن کل تبدیل می‌شود و از این رو مرکزیت می‌یابد. در عین حال و از این رو، پرسش عملی و جدی اولاً پاسبانگویی فرد، جامعه و دولت در همین زمان و مکان و و ثانیاً چگونگی رابطه آن‌ها با هم مطرح می‌شود. آن وقت نگرش فرد - سو یا جمع - سو به حق معنا و مصداق پیدا می‌کند. چون بحث کتاب بناب نوری درباره مکاینات است، پس ادامه بحث را درباره چگونگی عملکرد نگرش مبتنی بر مرکز انسان بر خوردار از حق ادامه می‌دهم.

پس از خوانند، دعوت می‌نم که لیبرالیسم را «مکتب حق‌مداری» انسان بخواند تا منطق درونی بحث دنبال شود، اما نکته می‌تواند با آن موافق نباشد. با این خوانش است که اصل اول در اندیشه جان رالز یکی از پراوازه‌ترین منادیان این نگرش در کتابش **نظریه‌ای در باب عدالت**، که در سال حاضر روایت شده، این چنین است: «هر شخص باید از حقی برابر نسبت به گسترده‌ترین نظام کلی آزادی‌های اساسی که با نظام آزادی برای همه سازگار باشد برخوردار گردد». یا با بیان یکی دیگر از منادیان آن، مکفرسون، «لیبرالیسم فرد را واحد اخلاقی و سیاسی غایی می‌داند و آزادی او را آزادی انتخاب در اصول سازنده زندگی اجتماعی و سیاسی تعریف می‌کند. لیبرالیسم بر حق فرد و در انتخاب مقاصد، عقاید، مذهب، همسر، روش زندگی، شغل، سکونت و غیره پافشاری می‌کند و به همان نسبت بر حق تفکر، گفتار، نوشتار، بیان و سایر موارد اصرار دارد». توجه شود حق در مرکز است و آزادی یکی از صورت‌هایی است که «حق» انسان ممکن است به خود بگیرد. این توصیف ضمناً نکته مهم دیگری را در بر دارد و آن اینکه «حق» مقوله‌ای انتزایی و هستی‌شناسانه است، اما وقتی همین مقوله انتزایی باید به پدیده‌ای عینی از جمله آزادی تحقق یابد، به یک «نظام» تبدیل می‌شود. از این رو، رالز به درست «از نظام آزادی» می‌گوید و مکفرسون از اشکالی که به خود می‌گیرد یاد

می‌کند. یا مثلاً آیزیا برلین آن را در قالب «آزادی منفی و مثبت» آورده است و صاحب این قلم از نظام آزادی با سه صورت «منفی/رهایی، ایجابی/امکانی و ارادی/ابتکاری بحث کرده است. یا وقتی باید حق در شکل مالکیت به پدیده عینی تحقق یابد نظامی متشکل از اسناد رسمی گرفته تا قواعد سامان دهنده اموال و مستقلات ایجاد گردد. یا وقتی قرار است حق بیان پدیدار و متحقق شود، نظامی شامل کتابت، چاپ، روزنامه، مجله، وسایل صوتی و تصویری ارتباط جمعی ضرورت می‌یابد. یا وقتی حق احوال شخصی قرار است به عین عینی پیدا کند نظامی شامل نهادهای قضایی و اجرایی برای تضمین حقوق فردی، سامان به ارتباطات ساکنان در همه جا از لوازم ضروری است. می‌توان این تمایز را در سه نمونه مقولات دیگر مربوط به حق نیز تعمیم داد.

اما اینکه آزادی به تعریفی با حق‌مداری در لیبرالیسم هم‌هویت تلقی می‌شود، شاید به این دلیل باشد. برای سامان گرفتن تمام نظام‌های یادشده وجود صورتی از اشکال آزادی مقدّمات لازم است، اما از نظر فلسفی نباید آن‌ها را یکی دانست. مثلاً برای تحقق بخشیدن به حق مالکیت، اگر آزادی خرید و فروش نباشد، بحث از حق مالکیت بی‌جا خواهد بود. مثلاً در ورودی یکی از روستاهای شمال در مناطق کوهستانی تابلویی بزرگ اعلام کرده بود که شورای روستای هرگونه فروش املاک به افراد غیر محلی را ممنوع کرده است. بنابراین حق مالکیت برای دیگر ایرانیان غیر محلی در آن منطقه معنا ندارد.

مشاهده مهمی که مایلم خواننده را نسبت به آن هوشیار کنم اینک، همان متفکران مهم در جهان غرب، صرف‌نظر از رهیافتی که به امرسیاسی و مقولات مربوط به آن دارند، این اصل تجدد و لیبرالیسم را پذیرا هستند. اختلاف آن‌ها در تأکید و ترجیحات عملی است. مثلاً درست است که جان رالز لیبرالی با گرایش ارجیحت به فرد شناخته شده است، اما این به معنی مخالفت یا نادیده گرفتن وی از حقوق جمع و تمامیت جمعی نیست. کتاب دیگر وی با عنوان **قوانین مردم** بیش‌تر به رساله‌ای در دفاع از حقوق فرهنگی جمعی گروه‌ها و دولت‌ها می‌ماند تا توصیف و تحلیل حقوق فردی.

یا چارلز تیلور که اکثراً به عنوان فیلسوف جمع‌گرا تصور می‌شود یکی از مهمترین کتاب‌هایش که بسیار هم مفصل است (نزدیک به ۶۰۰ صفحه) با عنوان منبع فرد به هویت فردی و جنبه‌های پیچیده آن اختصاص دارد. به یاد بیاوریم که حتی مارکس انقلابی، ضدیتی با هدف و ادعای اولیه تجدد که احیاء و حفظ تمامیت فردی است ندارد زیرا انسان سرنمونی وی موجودی است که تمامیت ویژه و انفرادی وی باید تضمین و حفظ شود؛ علت یابی بحران برای وی «از خود بیگانگی» انسان بود و جامعه مطلوب وی نبود «سند» هر نهادی، از جمله دولت است که راه را برای اتحاد و آشتی انسان با خود سد می‌کند و یا با تحول آن مزاحمت ایجاد می‌کند.

یادآوری نکته دومی در این جهت مهم و اساسی است که اگر انتقادی بودن نگرش مک‌این‌تایر را دشمنی با دیگر نگرش‌ها تلقی کنیم نه فقط منطق درونی نظام فکری جهان تجدد را نگرفته‌ایم که به سوی تشویق معرکه آراء برای استواری و کارآمد کردن نظام فکری، سیاسی، و اجتماعی، مشرک و مرکز جهان‌بینی‌ها می‌شویم که به مبارزه دهشتناک و با پیامد جمع جبری منجر می‌شود. امیدواری من این است که کتاب جناب نوری صدا و نوازنده تازه‌ای به ارکستر معرکه آراء در ایران بیفزاید، ان شاء الله.

فرهنگ رجایی

اتاوا - کانادا

پایه ۱۳۹۷